

مروری بر روانشناسی شخصیت قهرمانان شاهنامه

مرضیه علی وندی وفا^۱، حمیدرضا عبدلی قهی^۲، علی مودتی^۳، سهیلا پیر نمایی^۴

^۱ هیات علمی، گروه روانشناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

^۲ دانشجو دکتری، گروه روانشناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

^۳ کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران.

^۴ کارشناسی ارشد، گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرقدس، ایران.

نام نویسنده مسئول:

حمیدرضا عبدلی قهی

چکیده

پژوهش حاضر به منظور بررسی جلوه های عناصر و مولفه های روانشناسی شخصیت در قهرمانان شاهنامه صورت گرفته است. پژوهش حاضر از نوع هدف بنیادی و روش آن تحلیلی است. جهت جمع آوری اطلاعات از روش کتابخانه ای بهره گرفته شده است. این تحقیق با مطالعه شخصیت قهرمانان شاهنامه و نقد روانشناختی آنها در صدد است بخشی از روان و شخصیت انسان امروزی را مورد شناسایی قرار دهد. مطالعه رفتارهای قهرمانان شاهنامه بیانگر ابعاد مختلف شخصیتی آنهاست. نبرد بین خیر و شر، جبرگرایی، تعارضات و کشمکش های قهرمانان و احساس اضطراب یا گناه متعاقب، که اسطوره را ناگزیر از پناه بردن به مکانیسم های دفاعی مینماید، مارا در درک بهتر مفاهیم روانشناختی به کمک ادبیات غنی و بهره گیری از این اثر ارزشمند یاری می کند.

واژگان کلیدی: روانشناسی شخصیت، شاهنامه، قهرمانان

مقدمه

شاهنامه فردوسی بزرگترین اثر ملی ما در طی قرون متمادی است که مفاهیم ارزشمند آن به شیوه ادبیات ما در ساختار رمزی و چند لایه، شکل یافته است. مهمترین و بنیادی ترین مساله در این اثر ارزشمند، انسان با همه ابعاد وجودی اوست، داستانهای شاهنامه با دقت و ظرافت خاصی عناصر فردیت و روحیات انسانی را به صورت کاملاً مشخص و متمایزی در قهرمانان خود بازتاب میدهد. همین دقت و بصیرت نسبت به قهرمانان داستان، زمینه نگاه روانشناسانه را به خوبی مهیا نموده است. (داودآبادی و همکاران، ۱۳۹۶) این اثر ارزشمند که دستاورد ناخودآگاه جمعی اقوام ایرانی ماست، گذشته ملت ایران را پیش روی ما مجسم کرده و با معرفی دوتیپ پهلوان از سویی عقده ها، گره های روانی، مکانیسم های دفاعی، اختلالات شخصیت و در سمت دیگر طیف خلق و خوی مثبت را به تصویر میکشد. (داودنیا و همکاران، ۱۳۹۳) شاهنامه که مجموعه ای از داستانهای اساطیری، حماسی و تاریخی منظوم است و بارها از نظر تحلیل محتوایی، شکل ظاهر، چگونگی ارائه صور خیال، بررسی شده است. اما داستان پردازی و ابعاد مختلف روانشناسی جنبه های دیگری است که می توان به این اثر از منظر دیگرنگریست و پژوهش های میان رشته ای در این زمینه ارائه کرد. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۶) این مقاله برآن است، با تکیه بر متن کهن و ارزشمند شاهنامه، نکات جزیی اما مهم روانشناسی انسان را که در قالب شخصیت ها و قهرمانان بکار گرفته شده است را ضمن تحلیل شخصیت های داستانی شاهنامه بر اساس نظریات روانشناسی نوین، مطالعه و بررسی نماید.

بیان مساله

در این پژوهش تلاش میشود شخصیت و رفتار اسطوره های شاهنامه فردوسی بر اساس رویکرد روان شناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، چرا که روان شناسی مطالعه رفتار فردی است. از آنجا که روان شناسی جنبه های ظاهری و جسمی و همچنین جنبه های روحی و درونی افراد را در نظر میگیرد. نیاز است افراد را از لحاظ تیپ شخصیتی مورد بررسی قرار دهیم. همچنین در این تحقیق به بررسی مفاهیمی چون جبر و اختیار، هویت، نقاب، عقده های اختگی و حقارت، مکانیسم های دفاعی، تجلی مفاهیم نهاد، من و فرامن در شخصیت های اثر، قضاوت در نوجوانان، اضطراب و نگرانی، رویا، عشق به مرگ و زندگی می پردازیم.

پیشینه تحقیق

شاهنامه به خاطر اهمیت فوق العاده اش، همواره مورد توجه پژوهشگران خارجی و داخلی بوده است و در مورد آن تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته است. اما از دیدگاه نقد روانشناسی، تاکنون کتابی در مورد این اثر تالیف نشده و تنها تعدادی از پایان نامه ها و مقاله ها به این مهم پرداخته اند. برزی و مشتاق مهر در سال ۱۳۸۹، در مقاله ای با عنوان نامجویی در شاهنامه نام و نامجویی، نقش های گوناگونی را در داستان های حماسی شاهنامه رقم زده و مضامین مختلفی را به خود اختصاص داده است. پهلوانان شاهنامه برای به دست آوردن نام، به پیکار برمی خیزند و برای حفظ هویت خود، جان می بازند. مهرکی و بهرامی در سال ۱۳۹۰ در مقاله ای تحت عنوان ساختار تقدیرمحور داستان های تراژیک شاهنامه، تقدیر و جبر را عامل ناگزیری میدانند که به واسطه آن، قهرمان داستان قادر به جلوگیری از فاجعه ای که او را به اضمحلال میکشاند، نیست. تمام قهرمانان داستانهای تراژیک شاهنامه، مقهور سرنوشت هستند و هنگامیکه در شبکه علت و معلولها قرار می گیرند، علیرغم تمام تلاش و کوشش خود به جبر سرنوشت معترف میشوند و می دانند که توان سرکشی مقابل سرنوشت را ندارند. پس به حکم تقدیر گردن مینهند و معتقد میشوند که آنچه باید بشود، می شود و از آن گریزی نیست. داود نیا و همکاران در سال ۱۳۹۳ در مقاله ای با عنوان تحلیل روانشناسی شخصیت پیران ویسه، پهلوان تورانی در شاهنامه فردوسی، رفتار پیران ویسه را براساس نظریات فروید، یونگ و اریک فروم تحلیل می کنند. رزی فام در سال ۱۳۹۴ در مقاله اش تحت عنوان تحلیل نشانه های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک از دیدگاه اریک فروم، به مطالعه فریدون به عنوان نماد خیر، و ضحاک نماد شر پرداخته است. از آنجا که روان شناسی جدید با استفاده از نظریات فروید و یونگ به ریشه شناسی خیر و شر توجه می کند، او در مقاله خود به تحلیل روان شناختی داستان فریدون و ضحاک از شاهنامه پرداخته است و نشانه های خیر و شر در زندگی و شخصیت آن دو را، منطبق با نشانه های رشد و تباهی اریک فروم، سنجیده است. در نتیجه، نشانه های رشد (عشق به زندگی، عشق به انسان، آزادی از مادر مثالی) را در روان و رفتار فریدون یافته است که با نمودهای تباهی (عشق به مرگ، خودشیفتگی، بازگشت به زهدان مادر) شخصیت ضحاک تقابل دارند. زارعی، موسوی و مددی در سال ۱۳۹۶، در مقاله خود با عنوان بررسی تطبیقی عنصر داستانی کشمکش و مکانیسم های دفاعی فروید در داستان فرود شاهنامه به مشاهده مکانیسم های دفاعی از جمله مکانیسم اعتراض ناهشیار طوس، مکانیسم دلیل تراشی، پرخاشگری و انزوایی کیخسرو و گیو، مکانیسم جبران طوس و جریبه و واکنش معکوس تژاو این داستان را درخور توجه می سازد بررسی و ریشه یابی این واکنش ها می تواند، با نشان دادن ژرف ساختی عمیق از داستان، امکان برداشت های روانکاوانه را فراهم آورد.

نهاد، من و فرامن: فروید اعتقاد داشت: شخصیت هر فرد از سه بخش تشکیل یافته است؛ نهاد، من و فرامن.

نهاد مایه زندگی و پایه اصلی شخصیت افراد است. انسان با نهاد به دنیا می آید و در تمام مدت عمر این نهاد است که باعث تداوم زندگی فرد میگردد. نهاد بر اساس دریافت لذت و دوری از رنج عمل میکند و در پی ارضای کامل و فوری است. بخش غریزی شخصیت «اصل لذت» هر فرد نهاد است. نهاد هر فردی، بدون توجه به باورها ویا موانع اجتماعی در جستجوی لذت است و از درد اجتناب میکند. مکانیزم های دفاع روانی، فروید، ترجمه گوهری راد و جوادی، ۱۳۹۲) من بخش دیگری از ناهشیار انسان است. من با واقعیت سروکار دارد؛ واقع گراست و تمایلات نهاد را بر اساس واقعیت و خواسته های فرامن ارضا میکند. من درصدد برقراری تعادل بین نیازهای متضاد شخص، وجدان او و واقعیات جهان بیرونی است و طبق اصل واقعیت عمل میکند. (مقدمه روانشناسی، بناب، ۱۳۸۶) فرامن، نمودار درونی ارزشهای اخلاقی و اجتماعی است. فرامن به سوی کمال گرایش دارد و نه به سوی لذت. از این جهت درست مخالف نهاد است. فرامن بیانگر بخش اخلاقی است. این ساختار برای کنترل رفتار بر اساس قوانین اجتماعی عمل میکند و در واقع نماینده درونی ارزشهای فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی است. فرامن در واقع همان وجدان اخلاقی است. بکارگیری کلماتی چون خوب و بد، قضاوت و محاکمه، اغلب بیانگر فرامنی سختگیر است (روانشناسی شخصیت، پروین، ۱۳۸۱) از بررسی روحیات افراد شاهنامه این نتیجه به دست می آید که قهرمانان شاهنامه به سه گروه تقسیم میشوند گروهی همچون ضحاک، افراسیاب، کاوس، گشتاسب، سودابه، گرسیوز و ... کاملاً تحت تسلط نهاد مانند این گروه به برآورده نمودن غرایز و خواسته های درونیشان می اندیشند و توجهی به جامعه و قوانین آن ندارند. آنها اغلب فاقد وجدان و احساس پشیمانیند. گروه دوم اشخاصی هستند که فرامن در آنها بر رفتار و اعمالشان حاکم است. نوع دوستی و ارزش برای افراد جامعه جز صفات بارز این گروه است. رستم، کیخسرو، سیاوش، پیران، افریخت، سینه دخت و ... نمایندگان این گروهند. و اما گروه سوم کسانی هستند که گاه در خدمت نهاد و گاه از فرامین فرامن تبعیت میکنند. این گروه در همان حال که به فکر برآورده نمودن خواسته ها و تکانه های نهاد هستند به قوانین جامعه، بایدها و نبایدهای اجتماعی نیز اهمیت میدهند. و هیچ عنادی با جامعه ندارند از این گروه میتوان جمشید، سهراب، گرگین، طوس، سام، منیژه و ... نام برد. (نقد و تحلیل روانشناختی شخصیت های شاهنامه، هوشنگی، ۱۳۸۸)

ضحاک: مشخص ترین فردی که در گروه اول قرار دارد ضحاک است. آنچه فردوسی از سرگذشت ضحاک و کارهای او بیان می کند این است که عمر ضحاک در برآورده کردن غرایز سپری میشود. در شرح سرگذشت او ابتدا از قدرت طلبی افراطی او، تصاحب دختران جمشید، خوردن غذاهای لذیذ خارج از عرف، قتل و آدمکشی برای به دست آوردن آرامش نسبی سخن به میان آمده است (شاهنامه، فردوسی ۵۰/۱) و این خواسته ها همگی از شهوات و غرایز سرچشمه میگیرند. در ضحاک فرامن یا وجدان زیاد رشد نیافته است. به همین دلیل مانعی برای برآورده نمودن خواسته های نهاد در درون او وجود ندارد. او کاملاً تحت سیطره نهاد است.

پس آیین ضحاک وارونه خوی چنان بد که چون میبدش آرزوی

ز مردان جنگی یکی خواستی بکشتی چو با دیو برخاستی

کجا نامور دختری خو بروی به پرده درون بود بی گفتگوی

پرستنده کردیش بر پیش خویش نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش (شاهنامه، فردوسی ۱/۵۷)

سهراب: از میان گروه دوم میتوان سهراب را نام برد. مطالعه رفتار سهراب نوجوان، قضاوت در مورد او را مشکل ساخته است؛ سهراب مایل بود تنها خود و پدرش بر جهان حکمرانی کنند او نیرومند، شجاع، گستاخ و جسور بود. هر چند ممکن است وجود چنین صفاتی در سهراب باعث گردد گروهی آرزوهای او را تحسین برانگیز بدانند، اما وقتی به دقت به خواسته هایش توجه کنیم درمی یابیم اینها در حقیقت امیالی کودکانند که برخاسته از تکانه های نهادند. تکانه هایی که جامعه ارضای آنها را در حد معمول، ناپسند نمیداند. خواسته ها و تکانه های درونی سهراب به صورت عقده درنیامده اند که چهره ای ناپسند و مذموم به خود گیرند. من در سهراب قوی است با وجود آنکه بر پدر ظفر یافته و توانایی کشتن او را دارد ولی از این کار خودداری میکند و بر سخت گیری فرامن مهار میزند. از دید روانشناسی البته این انسان سالم تر و رشد یافته تر است انسانی که من در او قوی تر است و کنترل شخصیت را به دست گرفته است. (قربانی پور، ۱۳۹۲)

بدو گفت کاین بر من از من رسید زمانه به دست تو دادم کلید

تو زین بیگانهی که این کوژپشت برابر کشید و به زودی بکشت

به بازی بکویند همسال من به خاک اندر آمد چنین یال من

نشان داد مادر مرا از پدر ز مهر اندر آمد روانم بسر

(شاهنامه فردوسی)

رستم: نامدارترین فرد گروه سوم رستم است. رستم فرد آرمانی دنیای شاهنامه است و فرد آرمانی فردی برتر است که از احترام جمع برخوردار است و میداند جهان به انسانهایی نیاز دارد که برای دیگران اهمیت قائل باشند. زیرا انسان موجودی اجتماعی است. هدف او از

خواسته های شخصی اش فراتر است. هیچ عناد و ستیزی با اجتماع ندارد. ارزشهای اجتماعی را سد راه خود نمی انگارد و انرژی خود را در مقابله و تضاد با افراد جامعه هدر نمیدهد. رستم به خوبی، خود را با قوانین جامعه وفق داده است. در این موارد فرامن رستم بر نهاد او غالب است.

سرنوشت خود را با افراد جامعه درآمیخته می پندارد. حداکثر قدرت و توانایی خود را به کار میبرد تا در گام نخست برای آنها و سپس برای خود، نماد خدمت و فعالیت و در یک کلام یگانه روزگار و جامعه باشد. (قربانی پور، ۱۳۹۲)

دو بهره سوی زاولستان شدند	به خواهش بر پور دستان شدند
که ما را ز بدها تو هستی پناه	چو کم شد سرو تاج کاوس شاه
دریغست که ایران ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
چنین داد پاسخ که من با سپاه	میان بسته ام جنگ را کینه خواه

(شاهنامه، فردوسی ۸۱/۵)

جبرگرایی و تقدیرمحوری داستان های شاهنامه

به نظر برخی از محققان، اعتقاد به سرنوشت باوری متأثر از آیین زروانی مذهب زردشتی است. زیرا، مزدیسنان پنج بهره از بیست و پنج بهره اعمال آدمی را در گرو بخت میدانند و به نظر آنان، زروان تقدیرکننده خوب و بد و ستارگان عوامل اویند. واژه هایی چون: روزگار، زمان، زمانه، دهر، سپهر، چرخ، فلک، گنبد، گردون، نوشته، بخت، بخش، آسمان، اختر و قضا و قدر بیانگر استیلای سرنوشت و حکم ازلی یا تقدیر بر شخصیت های شاهنامه است. (زهر، ۱۳۸۴)

تو گیتی چه سازی که خود ساختست	جهاندار ازین کار پرداختست
زمانه نبشته دگرگونه داشت	چنان کو گذارد ببايد گذاشت

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲)

عوامل بسیاری ساختار تقدیرمحور داستانهای تراژیک شاهنامه را تشکیل میدهند. این عوامل عبارتند از:

براعت استهلال

در سرآغاز داستانها، چند بیتی به عنوان براعت استهلال آمده است که در آنها فردوسی، فضای کلی داستان را به خواننده یادآوری میکند و او را در جریان فضای احساسی و عاطفی ماجرا قرار میدهد و نیز گاه تأثرات و تألمات روحی خود را از آنچه در ابیات بعد میخواهد بسراید، بیان میکند. حکیم فرزانه توس در ابیات ابتدایی داستان رستم و سهراب، کلیاتی از تراژدی را در اختیار مخاطب قرار میدهد. و مقدمه را به گونه ای برجسته میسازد تا مخاطب، بی درنگ با فضای حزن انگیز داستان که بیانگر مرگ سهراب است، آشنا شود. (مهرکی و همکاران، ۱۳۹۰)

اگر تندبادی برآید ز کنج	به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر	هنرمند دانیمش ار بیهنر
اگر مرگ دادست بیداد چیست	ز داد این همه بانگ و فریاد چیست
از این راز جان تو آگاه نیست	بدین پرده اندر ترا راه نیست

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲)

پیشگویی: یکی از مختصات تراژدی، وجود پیشگویی در خلال داستان است. پیشگویی بر گریزناپذیر بودن واقعه مهر تأیید میزند. پیشگویی در سه داستان: ایرج، سیاوش و رستم و اسفندیار، به موازات سرنوشت در تراژدی به حرکت درمی آید تا آن هنگام که مرگی رقت انگیز و دلخراش را برای قهرمان تراژدی رقم بزند. نمونه این پیشگویی در داستان سیاوش به شرح زیر میباشد: هنگامیکه سیاوش قدم به هستی می گذارد، ستاره شمرها درصدد برمیآیند تا از سرنوشت او آگاهی یابند. پس زیج و اصطراب افکندند و به دقت در احوال ستارگان نگریستند. اما زندگی وی را قرین درد و رنج و آشفته گی دانستند. (مهرکی و همکاران، ۱۳۹۰)

ستاره برآن بچه آشفته دید	غمی گشت چون بخت او خفته دید
بدید از بد و نیک آزار او	به یزدان پناهید از کار او

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳)

رؤیاهای تراژیک: خواب و رؤیاها در شاهنامه، فقط بیان کننده سرنوشت هستند و در مرگ قهرمان نقشی ندارند و فقط در جریان و پیشرفت داستان موثر هستند. رؤیاهای اشخاصی مانند: افراسیاب، سیاوش و جریره بیانگر وقایع و حوادث و فاجعه حتمی در آینده است. در شاهنامه، خواب و رؤیا و تعبیر آنها، اهمیت خاصی برای شهریاران، شاهزادگان، پهلوانان و دیگر بزرگان دارد و تعبیر خواب ایشان اساس

بسیاری از تصمیمها، عملکردها و برنامه ریزیها است. در برخی از داستانهای شاهنامه، اشخاص رؤیاهایی دیده اند که در آن رؤیا، مژده پیروزی بر دشمن به آنها داده شده است. مانند: رؤیای توس که سیاوش مژده پیروزی بر تورانیان را به او میدهد. رؤیاهای نمادین بخش پهلوانی شاهنامه به سه دسته تقسیم میشوند:

- ۱- رؤیاهایی که بیانگر وقایع و حوادث در آینده است. مانند: رؤیای سیاوش، افراسیاب، جریره و کتایون.
- ۲- رؤیاهایی که آشکار کننده حقایق نهانی است. مانند: رؤیای سام، پیران ویسه و توس.
- ۳- رؤیاهایی که الهام گر هستند. مانند: رؤیای گودرز و کیخسرو. (مهرکی وهمکاران، ۱۳۹۰)

سیاوش بدو گفت کان خواب من	بجا آمد و تیره شد آب من
مرا زندگانی سرآید همی	غم و درد و اندوه درآید همی
چنین است کار سپهر بلند	گهی شاد دارد گهی مستمند
اگر ایوان من سر به کیوان کشید	همان زهر گیتی ببايد چشید
اگر سال گردد هزار و دویست	به جز خاک تیره مرا جای نیست

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳)

نادیده گرفتن هشدارها: استیلاي سرنوشت بر قهرمان تراژدی باعث میشود که او هشدارهای مشفقانه دیگران را خوار بشمارد و در ورطه هلاکت بیفتد؛ مانند اسفندیار که با نادیده گرفتن هشدارها، شرنگ تلخ مرگ را مینوشد. هنگامیکه بهمن جهت رساندن پیام اسفندیار به نزد رستم میبرد، سنگ بزرگی را از فراز کوه به پایین میغلتد، رستم در یک حرکت آن سنگ را با پا نگی می دارد. سپس، بهمن به نزد اسفندیار میرود و به توصیف نیرومندی و قدرت بالای جسمانی رستم میپردازد و به او میگوید وی را یارای مقاومت در برابر رستم نیست (مهرکی وهمکاران، ۱۳۹۰)

اسفندیار از سخنان بهمن آشفته میشود و تحقیرکنان به او میگوید:

وگر کودکان را به کاری بزرگ	فرستی نباشد دلیر و سترگ
تو گردن کشان را کجا دیده ای	که آواز روباه نشنیده ای

(همان، ۲۲۹)

بر سر دو راهه قرار گرفتن: قهرمان تراژدی، بر سر دوراهه شومی قرار می گیرد که گزینش هر راهی، قهرمان را به سوی فاجعه سوق می دهد. سیاوش، رستم و اسفندیار بر سر دو راهه قرار میگیرند و سرانجام، در دام فاجعه میافتند. به عنوان نمونه در تراژدی سیاوش، بر سر دو راهه شکستن پیمان یا انجام فرمان کاووس قرار می گیرد. هر دو راه شوم و فاجعه ساز است. او، مدام در حال کشمکش و جدال با خویشان است. (مهرکی وهمکاران، ۱۳۹۰)

ز کار پدر دل پر اندیشه کرد	ز ترکان و از روزگار نبرد
همی گفت صد مرد ترک و سوار	ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیکخواه و همه بیگناه	اگرشان فرستم به نزدیک شاه
نه پرسد نه اندیشه از کارشان	همانکه کند زنده بر دارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش برم	بد آید ز کار پدر بر سرم

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳)

پیوند با بیگانه: سرنوشت بستری مناسب برای ازدواج مردان ایرانی با زنان تورانی فراهم می سازد تا سهراب، سیاوش، فرود سیاوش و اسفندیار به مرگی تراژیک دچار شوند. در سراسر شاهنامه، هر جا که تراژدی رخ میدهد، در ادامه پیوند با زنان بیگانه است. البته در داستان فریدون و پسرانش، در بیشتر روایات زنان فریدون، دختران یا خواهران جمشید هستند، نه زنان بیگانه. در شاهنامه سیاوش و اسفندیار، به مرگی تراژیک دچار میشوند، چراکه کیکاووس با زنی تورانی از خویشاوندان گرسیوز و نیز، گشتاسب با دختر قیصر روم، به نام کتایون ازدواج میکنند که سیاوش و اسفندیار نیز، تاوان آمیختگی خود را با مرگ میدهند. (مهرکی وهمکاران، ۱۳۹۰)

کتمان نام: در تراژدی رستم و سهراب، کتمان نام باعث به وجود آمدن فاجعه در بطن داستان میشود و اینگونه سهراب جوان در ورطه هلاکت میافتد. کتمان نام از سوی رستم، یکی از مکانیسمهای دفاعی خود است.

به نظر فروید هر فرد برای دفاع از خود در مقابل بروز تمایلات نهاد و فشارهای فراخود به مکانیسم های دفاعی پناه میبرد. (شاملو، ۱۳۸۴)

من ایدون گمانم که تو رستمی

گر از تخمه نامور نیرمی

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲)

رستم، پس از شنیدن سخنان سهراب، نام خویش را پنهان می سازد و از گفتن حقیقت امتناع میورزد و به او میگوید:

چنین داد پاسخ که رستم نیم
هم از تخم سام نیم
که او پهلوانست و من کهترم
نه با تخت و گاهم نه با افرم

(همان، ۲۲۳)

درهم ریختن قوانین و سلسله مراتب: اساس حماسه وجود جهانی از قوانین ثابت است. درهم ریختن این قوانین تراژدی را به وجود می آورد؛ برای مثال: سهراب درصدد است تا برخلاف قانون مسلم کشور، رستم را بر تخت سلطنت بنشاند و از همین جاست که نطفه تراژدی در این داستان شکل میگیرد. سهراب نوجوان که درونش آینده از عشق و عطوفت به پدری نامدار و پراوازه است، نظم موجود را نمی پسندد و برای عملی کردن اندیشه خود با سپاهی گران به ایران می‌تازد تا متحدی صادق چون رستم بیابد و تمام جهان را دگرگون کند. **از میان رفتن راه های بازشناسی:** در تراژدی رستم و سهراب، سهراب جوان، امکان بازشناسی رستم را ندارد. در این تراژدی، حلقه های بازشناسی یک به یک مفقود میشوند تا داستان سیری تراژیک را طی سازد. (مهرکی و همکاران، ۱۳۹۰)

گرایش به افراط و پرهیز از اعتدال: فریدون آشکارا ایرج را بر اساس کشش های درونی و علایق عاطفی مهتر و سرور سلم و تور قرار میدهد و سپس کشور ایران را به ایرج میدهد که همین عامل، کلید فاجعه را در داستان روشن میسازد. ایرج از بدو تولد، یک تفاوت اساسی با دو برادرش دارد و آن، اینکه، با آنها از یک مادر زاده نشده است. (مهرکی و همکاران، ۱۳۹۰)

از این سه دو پاکیزه از شهرناز
یکی کهتر از خوبچهر ارنواز

(فردوسی، ج ۱)

بن بست: اگر فرد در تضاد ارزشهای زندگی قرار بگیرد، به بن بست می رسد. مانند: فریدون، رستم و جریره که پس از کشته شدن فرزندانیشان به بن بست میرسند. (مهرکی و همکاران، ۱۳۹۰)

یکی دشنه بگرفت رستم به دست
که از تن ببرد سر خویش پست

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲)

با مطالعه و بررسی ۱۱ عامل ارائه شده فوق الذکر میتوان ساختار جبرگرایانه و تقدیرمحور داستان های تراژیک شاهنامه را مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

هویت پهلوانان: برای صیانت از گوهر راستی، باید پیکار کرد و شاهنامه میدان نبرد میان حق و باطل است. فریدون و کاوه در برابر ضحاک ماردوش، پایداری می کنند و به پیکار می پردازند و نهایتاً پیروز می شوند. ایرانیان با تورانیان به نبرد می پردازند تا نامشان خوار نشود. طهمورث دیوان را به بند می کشد و رستم به نبرد با آنها می پردازد. ایرج بی گناه به دست برادران جاه طلب تباه می شود، اما برادران، کیفر اعمال بدشان را

می بینند و نام ایرج به نیکی باقی می ماند. خون سیاوش بی گناه ریخته می شود ولی هویتش از بین نمیروند. اساس و اصول نام نیک در شاهنامه قابل احترام است. گوهر نام را کسی می درود که تخم نیکی بکارد. (مشتاق مهر و همکاران، ۱۳۸۹) حکیم توس در داستان خسرو پرویز می گوید:

که نیک و بد اندر جهان بگذرد
زمانه دم ما همی بشمرد
اگر تخت یابی، اگر تاج و گنج
وگر چند پوینده باشی به رنج
سرانجام جای تو خاک است و خشت
جز از تخم نیکی نباید کشت

(فردوسی، ۱۳۸۷)

بررسی نقاب در بانو گشسب: واژه شخصیت در انگلیسی از واژه لاتین پرسونا اقتباس شده و اشاره به نقاب هایی دارد که توسط هنرپیشگان تئاتر در نمایش های یونان باستان به صورت زده میشد. بنابراین مفهوم ابتدایی شخصیت دلالت بر تصویر سطحی اجتماعی داشت، که افراد در ایفای نقش های زندگی آن را اتخاذ میکردند. (علی پور، ۱۳۸۸) بانو گشسب در این منظومه شخصیتی اقتدار طلب داشته و همواره در صدد تسلط بر دیگران است. اولدهام و موریس، ۱۳۸۵)

گرانمایه بانو زره پوش گشت
به ظلمت نهان چشمه نوش گشت

(بانو گشسب نامه، ۱۳۸۲)

بررسی شخصیت بانو گشسب بر اساس آرای فروید: در روان بانو گشسب، عقده های فراوانی وجود دارد که در ذیل به هر کی از آن ها اشاره خواهد شد.

عقدۀ اختگی (نرینگی): فروید معتقد است که زنان امیدوارند که روزی به رغم تمام واقعیت های موجود دارای نرینگی شوند (هورنای، ۱۳۸۴). فروید معتقد بود که زنان (به دلیل حل ناقص عقدۀ ادیپ) فراخودی ضعیف دارند و نسبت به بدنشان دارای انگاره ضعیف و احساس کهرتری هستند؛ به طوریکه خود را مردان اخته شده می پندارند (شولتز، ۱۳۸۱). بانوگشسب سعی می کند احساس غبطه خود را با شکار و نبردهای مردانه ای که انجام می دهد، جبران کند و او با چنین عملکردی می کوشد تا برتری خود را حفظ کند که این عامل، ناشی از عقدۀ های حقارت است که در وجود او رخنه کرده است. او برای فرار از زنانگی خود به شکار و نبرد که عملکردی مردانه محسوب می شود می پرداخت.

چنان چون به خوبیش همتا نبود به مردیش مانند پیدا نبود
سلحشور و شیرافکن اندر نبرد نبد کس به میدان مردیش مرد

(بانوگشسب نامه، ۱۳۸۲)

عقدۀ حقارت از نابرابری جنسی: نبرد بانوگشسب با خواستگاران نشانه اعتراض او به فرهنگ مردسالاری است. در این منظومه هنگامی که گیو بر او تحمیل شد، اعتراض خود را در قالب بستن دستان و به گوشه ای افکندن او در شب ازدواج نشان داد.

بزد بر سر گوش او مشت سخت بدان سان که افتاد از روی تخت
دو دست و دو پایش به خم کمند ببست و به یک گو شه اش در فکند

(همان، ص ۱۲۶)

عقدۀ زیردست بودن: یکی از عقدۀ های درونی بانوگشسب آن است که زیر دست قرار نگیرد، او که فرزند رستم است، به هیچ وجه بر نمی تابد که تسلیم قدرتی بالاتر از خود شود و آن را برای خود تحقیر می داند و به طور ناخودآگاه احساس میکند تا زمانی که کنترل را به دست نگرفته است، قدرتتش را از دست خواهد داد (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵). از دیدگاه سمبولیسم فرویدی، تیغ و نیزه نماد نرینگی و سپر نماد مادینگی است. تمرتاش با لاف زنی های خود به افراسیاب قول تیرباران کردن شهر سیستان را داد...

نه رستم بمانم نه دستان پیر ببارم در آن شهر باران تیر

(همان، ص ۹۸)

بانوگشسب درصدد است تا تمرتاش را به قتل رساند، اما تمرتاش به زیر سپر که نماد دفاعی و مادینگی است، جهید و بانوگشسب با تیغ که نماد فاعلی و مردانگی است، به پیکار برخاست.

ز بیمش نهان شد به زیر سپر روان تیغ تیز از سپر شد به در

(همان، ص ۱۰۲)

عقدۀ ادیپ: کنار زدن پدر، تصاحب قدرت و جایگاه او و شهربانو کردن مادر، از جمله خواست هایی است که می تواند اشاره ای به وجود عقدۀ ادیپ در روان اسفندیار باشد. خواست ناخودآگاه وناهشیار کودک به تملک والد ناهمجنس خود و در عین حال دوری از والد همجنس خود را فروید عقدۀ ادیپ مینامد. در عقدۀ ادیپ، مادرهدف عشقی پسر می شود. پسر از طریق خیالپردازی و رفتار آشکار، خواسته های جنسی خود را به مادر نشان می دهد ولی پسر در سر راه خود با مانع پدر روبه رو می شود و او را به صورت یک رقیب و تهدید می بیند. در نتیجه نسبت به پدرش حسود و متخاصم می شود. (شفیع آبادی، ۱۳۸۶). شکایت کردن اسفندیار از پدر نزد مادر، جزو نکات کلیدی و مهمی است که در آغاز داستان دیده می شود.

که چون مست بازآمد اسفندیار دژم گشته از خانۀ شهریار
کتایون قیصر که بد مادرش گرفته شب و روز اندر برش
چو از خواب بیدار شد تیره شب یکی جام می خواست و بگشاد لب
چنین گفت با مادر اسفندیار که با من همی بد کند شهر یار

(فردوسی، جلد ۵)

عشق به مرگ و عشق به زندگی

شخص مرگ پرست به وسیله هرچیز مرده، مانند جسد، تباهی و زوال، مدفوع، و کثافت، مجذوب و مسحور میشود و ویژگی او، گرایش او به زور است، در اساطیر و شعر، مفتون غارها و ژرفای اقیانوس ها است، یا به صورت شخص نابینا نمایان میشود. (فروم، ۱۳۸۷). عشق به مرگ با اندکی اختلاف، منطبق با غریزه مرگ و مرحله مقعدهی فروید است و چنین فردی از آزار دیگران، جمع آوری مادیات، خورد و خواب، جنگ، تعصب، و روابط جنسی وحشیانه لذت میبرد. این روش در ظاهر آرامشی حیوانی به انسان القا میکند، اما در جهت مرگ و مرگ پرستی است که ناچار به تباهی کشانده خواهد شد. اما عشق به زندگی، انسان را به زندگی امیدوار، از جنگ بیزار، به امنیت، آزادی شهروندی

و عزت نفس تشویق و به اعتلای جامعه دعوت میکند. در مقابل، غریزه مرگ انسان را برای رسیدن به اهداف پست خود به خشونت مبتلا میسازد، خشونتی که در جهت زندگی نیست و برعکس در خدمت تباهی و مرگ است. ضحاک نمونه کاملی از شخص مرگ پرست و جلوه اشکال مختلف خشونت است. (رزی فام، ۱۳۹۴)

صور گوناگون خشونت

خشونت نمایشی: خشونت نمایشی اولین و کم خطرترین صورت خشونت است. در آن به جای ویرانگری، اعمال و گفتاری شکل می گیرد تا مهارت فردی نشان داده شود. انگیزه این خشونت تخریب نیست، بلکه جلوگیری از تخریب شدن به دست دشمن است؛ مانند جنگ های نمایشی قبایل ابتدایی، هنر شمشیربازی ذن بودائیسم. اغلب در پس منطق آشکار این بازی ها میتوان پرخاشگری و میل به تخریب ناآگاهانه را نهفته یافت.

این خشونت در مفاخره ها، مناظره، حماسه سرایی و رجزخوانی نمود پیدا میکند (فروم، ۱۳۸۷)

خشونت واکنشی: برای دفاع از زندگی، آزادی، حیثیت، یا مایملک خود یا دیگری به کار میرود و ریشه اش از ترس آب میخورد. در خدمت حیات است نه مرگ و هدف آن صیانت است نه تخریب (فروم، ۱۳۸۷). خشونت واکنشی در پی ناکامی است رفتار پرخاشگرانه را زمانی که آرزو یا نیازی ناکام میماند در جانوران، کودکان و افراد بالغ میتوان دید. این گونه رفتار پرخاشگرانه کوششی است هرچند غالباً بی ثمر برای نیل به هدف دست نیافته، از طریق توسل به خشونت. خشونت واکنشی انتقام جویانه صورت دیگر خشونت واکنشی است که در مسیر بیماری گامی فراتر نهاده است، خشونت انتقام جویانه است، از کنش دفاعی برخوردار نیست و تلاش نامعقولی است برای خنثی کردن کاری که قبلاً به طور واقعی انجام پذیرفته است. (رزی فام، ۱۳۹۴)

خشونت جبرانی: نمودی سطحی و حاصل تجربه های تلخ، عادات بد و نظایر اینها نیست. بلکه قدرتی است به شدت و نیرومندی آرزوی زیستن. به سبب نیرومندی اش، دقیقاً طغیان زندگی در برابر درماندگی آن است؛ و اگر نمیتواند زندگی بیافریند، باید آن را نابود سازد، از میل به تخریب و خشونت سادیستی برخوردار است. درهم شکستن ایمان باعث بروز خشونت جبرانی می شود؛ به این معنی که کودک زندگی را با ایمان به نیکی و محبت آغاز میکند. نوزاد به پستان مادر، به آغوش او در وقت سرما و پناه او به وقت بیماری ایمان دارد. این ایمان می تواند به مادر، پدر، یا حتی به خدا باشد. (رزی فام، ۱۳۹۴)

از فحوای شاهنامه برمی آید که ضحاک یگانه پسر خانواده بوده است:

پسر بود مر آن پاک دین را یکی کش از مهر بهره ش نبود اندکی

(همان، ۴۶)

از آنجا که پدر و مادر توجه و محبت خود را به مسائل دیگری بذل کرده اند و ضحاک را از توجه تام محروم گذاشته اند. میتوان حدس زد که ضحاک وجود چنین رقیبی را در زندگی خود احساس می کرد؛ یعنی دینداری و دنیاداری پدر مانعی بود تا او را از مهر و محبت به فرزندش دور سازد. در بیت پیش گفته نیز میشود فهمید که مهر و محبت در نهاد ضحاک ناشناخته بوده است؛ زیرا محبت را یاد نگرفته است. (رزی فام، ۱۳۹۴)

خشونت نمایشی ضحاک:

از اسپان تازی به زرین ستام
ورا بود بیور که بردند نام
شب و روز بودی دو بهره به زرین
ز راه بزرگی نه از راه کین

(فردوسی، ۱۳۹۱)

خشونت واکنشی حاصل از رقابت با پدر: عقده ادیپ

ضحاک که آماده حذف پدر است، به گفتار ابلیس یا هوای نفس دل میسپارد:
بدو گفت جز تو کسی کدخدای
چه باید پدر که ش پسر چون تو بود
چه باید همی با تو اندر سرای
یکی پندت از من بیاید شنود
زمانه درین خواجه سالخورد
همی دیر ماند تو اندر نورد
بگیر این سر مایه ور گاه اوی
تو را زبید اندر جهان جاه اوی
گرین گفته من تو آری به جای
جهان را تو باشی یکی کدخدای

(همان، ص ۴۷)

غرایز مرگ و زندگی و لیبیدو

فروید غرایز را دو گروه می کند: غرایز زندگی و غرایز مرگ. غرایز به وسیله جست و جو برای ارضای نیازهای غذا، آب، هوا، و مسائل جنسی به هدف بقای فرد و نوع خدمت می کند. انرژی روانی که توسط غرایز زندگی آشکار می شود، لیبیدو است. لیبیدو می تواند صرف یک شیء یا هدف شود، مفهومی که آن را نیروگذاری روانی نامید. درمقابل، وی اعلام داشت که مردم میل ناهشیاری به مردن دارند. یکی از مؤلفه های غرایز مرگ سائق پرخاشگری است، میل به مردن برعلیه هدف های غیر از خود بر می گردد. سائق پرخاشگری ما را به نابودکردن، غلبه کردن و کشتن وامیدارد. (شولتز، ۱۳۸۳) با تعمیم این تعاریف به ضحاک، میتوان گفت خشونت حاصل از عقده ادیپ، به علاوه خشونت های نمایشی درمقابل پدر و خشونت های ناشی از عدم اعتماد به مادر مثالی که در گروه دهان پذیرا ظاهر میشود، به صورت نمادین روی شانه های قدرتمند و خشن ضحاک نمایان شدند. میل به برخورداری از مادیات و برخورداری از مسائل جنسی، چنان که فروید گفته است، از غرایز مرگ است و بایستی با خشونت همراه باشد. بنابراین، وسواس خشونت، یا دو نیروی کشنده ای که بر کتف ضحاک روییده است، بایستی التیام موقتی یابد. بنابراین، چه چیزی بهتر از کشتن انسان ها، و چه طعمه ای بهتر از مغز آدمی که جایگاه اندیشه است؟ این گونه است که خشونت های واکنشی انتقام جویانه به صورت دگرآزاری شکوفا می شود که در خودشیفتگی ضحاک ریشه دارد. (رزی فام، ۱۳۹۴)

خورش ساز و آرامشان ده به خورد	نباید جز این چاره ای نیز کرد
به جز مغز مردم مده شان خورش	مگر خود بمیرند از این پرورش
نگر نره دیو اندر این جست وجوی	چه جست و چه دید اندرین گفت وگوی
مگر تا یکی چاره سازد نهان	که پردخت ماند ز مردم جهان

(فردوسی، ۱۳۹۱)

آشوب مارها همان لیبیدویی است که به صورت وسواسی در روان ضحاک ریشه دوانیده است و تا به مقصود شهوانی خود نرسد، آرام نمی گیرد. به واسطه خشونت جبرانی، انتظار این بود که ضحاک پس از شنیدن خبر تسخیر کاخ و مملکت و مال و اموال و زنان خودکشی کند. همان طور که بسیاری از افراد خودشیفته پس از اینکه عامل شیفتگی شان مورد تعرض قرار گرفت و توان مقابله با معارض را نداشتند چنین کاری انجام میدهند، در داستان ضحاک مشهود است که آرزوی مرگ میکند:

برآشت ضحاک بر سان کرگ شنید آن سخن کارزو کرد مرگ

(همان، ۸۰)

پس از جنگی که رخ میدهد، ضحاک شکست می خورد و فریدون او را با اشاره سروش در کوه به بند میکشد:

ضحاک خودشیفته به زهدان مادر برمی گردد و با مادر مثالی متحد میشود. (رزی فام، ۱۳۹۴)

بیاورد ضحاک را چون نوند	به کوه دماوند کردش به بند
به کوه اندرون جای تنگش گزید	نگه کرد غاری بنش ناپدید
بیاورد مسمارهای گران	به جایی که مغزش نبود اندران
ببستش بران گونه آویخته	وزو خون دل بر زمین ریخته

(همان، ۸۴)

اضطراب، نگرانی، مکانیسم های دفاعی قهرمانان شاهنامه

هنگامی که گشتاسب شرط خود برای واگذاری تاج و تخت به اسفندیار را دست بسته آوردن رستم به دربار عنوان میکند، اسفندیار درصدد منصرف کردن پدر بر می آید و از نیکی های آن پهلوان نامدار یاد می کند گفته های اسفندیار به پدر، یادآور توضیحات فروید درباره مکانیسم دفاعی توجیه است. او در کتاب مکانیسم های دفاعی راجع به توجیه می گوید: فرد برای عملی که انجام داده، دلایلی ارائه می دهد تا خود را قانع سازد که هیچ عمل بدی صورت نگرفته است. و اسفندیار با

بازگویی آنها، دست کم نزد خویش، خود را از گناه مقابله با رستم مبرا می سازد و هنگامی که مادرش از توانایی های رستم سخن می گوید تا پسر را از درگیری با او منصرف کند، اسفندیار واکنش خاصی نشان نمی دهد؛ زیرا پیش از این اضطراب این عمل را با برشمردن همین حقایق نزد پدر، از بین برده و خود را توجیه کرده که من هم تمام این موارد را گفته ام و بیفایده بوده و نتیجه نداده است. هدف اصلی اسفندیار، رسیدن به تاج و تخت و جایگاه پدر است. پس هر مانعی برای او کنار زدن است، اما بخش هوشیار ذهن او، از زشتی این عمل آگاه است، در نتیجه به طور ناخودآگاه، با برشمردن نیکی ها و بزرگی های رستم و درخواست انصراف پدر از خواسته اش، وسیله به دست آوردن هدفش را نزد خود موجه جلوه می دهد. نمونه دیگر از مکانیسم توجیه را میتوان زمانی که برای بار آخر از رستم پند می شنود و پند وی با هدفش همسو نیست و خلاف مسیر رسیدن به پادشاهی است، مشاهده کرد. (علامی مهماندوستی و همکاران، ۱۳۹۴)

که تا چند گویی سخن نا بکار	به رستم چنین گفت اسفندیار
ز فرمان شاه جهان بان بگرد	مرا گویی از راه یزدان بگرد
بگردد سرآید بدو بر زمان	که هر کو ز فرمان شاه جهان

(فردوسی، جلد ۵)

یکی دیگر از مکانیسم های دفاعی، فرافکنی است. فرافکنی یکی از مکانیسم های متداولی است که شخص اندیشه ها و افکار غیرقابل پذیرش و یا تمایلات درونی و ناخودآگاه خویش، و همچنین تقصیرات و اشتباهات و بدکاری های خود را به پدر نسبت می دهد و بدین وسیله موجبات رضایت خاطر و آرامش خود را فراهم می سازد (فروید، ترجمه گوهری راد و جواهری، ۱۳۹۴)

سپهبد بروها پر از تاب کرد	به شاه جهان گفت زین باز گرد
تو را نیست دستان و رستم به کار	همی راه جویی به اسفندیار...
تو را باد این تخت و تاج کیان	مرا گوشه ای بس بود زین جهان
ولیکن تو را من یکی بنده ام	به فرمان و رایت سرافکنده ام

(همان، ۳۳۳)

در داستان رستم و اسفندیار، به کار گیری انواع مکانیسم دفاعی از جمله، مکانیسم جبران از طرف اسفندیار فراوان دیده می شود. برای نمونه پس از بازگشتن بهمن از نزد رستم، اسفندیار که خشمگین از عملکرد پسرش است، رفتاری تحقیرآمیز در پیش می گیرد. مکانیسم جبران به گونه ای است که فرد برای پس زدن حس ناکامی و حقارت خویش، حاضر است به هر نحو ممکن این حس را از ضمیر آگاه خویش دور کند و تحقیر، ساده ترین ابزاری است که برای پوشاندن حقارت، کارآمد بوده و می تواند جبران ناکامی ها ترس ها و یا حرص های درونی باشد. (علامی مهماندوستی و همکاران، ۱۳۹۴)

ز بهمن بر آشفست اسفندیار	ورا بر سر انجمن کرد خوار
بدو گفت کز مردم سرفراز	نزیید که با زن نشیند فراز
وگر کودکان را به کاری بزرگ	فرستی نباشد دلیر و سترگ
تو گردن کشان را کجا دیده ای	که آواز روباه ننشیده ای
که رستم همی پیر جنگی کنی	دل نامور انجمن بشکنی

(فردوسی، ج ۵)

گریز یکی دیگر از رایج ترین واکنش های منفی دفاعی است. هنگام برخورد با مشکلات و نگرانیها، بسیاری از افراد به وسایل گوناگون حتی المقدور از آن می گریزند فرار از مشکلات و یا پاک کردن صورت مسئله، ساده ترین راه جلوگیری از تشویش و اضطرابهای درونی است. اگر فرد توان حل تناقض پیش آمده از مواجهه خواست درونی با موقعیت بیرونی را نداشته باشد، سعی میکند به هر طریق ممکن از مشکل بگریزد و خود را خلاص کند. (فروید، ترجمه گوهری راد و جواهری، ۱۳۹۴) در بخش های ابتدایی داستان، آنجاکه اسفندیار قصد حرکت به سوی گنبدان می کند، در سفر، با دیدن شتری که پیشاپیش کاروان بر زمین خوابیده و برنمی خیزد، بددل می شود. این ماجرا، اسفندیار را مضطرب میسازد و قصد خویش را شوم می پندارد، اما چون رسیدن به تاج و تخت هدف اوست، دستور بریدن سر شتر را می دهد و با پاک کردن صورت مسئله می خواهد خود را از نگرانی ناشی از شومی سفر برهاند. (علامی مهماندوستی و همکاران، ۱۳۹۴)

جهان جوی را آن بد آمد به فال	بفرمود کش سر ببرند و یال
بدان تا بدو بازگردد بدی	نباشد بجز فره ایزدی
بریدند پرخاشجویان سرش	بدو بازگشت آن زمان اخترش
غمی گشت زان اشتر اسفندیار	گرفت آن زمان اختر شوم خوار
چنین گفت کانکس که پیروز گشت	سر بخت او گیتی افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود	لب مرد باید که خندان بود...
به رامش دل خویشتن شاد کرد	دل رادمردان پراز یاد کرد

(فردوسی، ج ۵)

دیگرمکانیسم دفاعی بکاررفته توسط این قهرمان شاهنامه مکانیسم جابه جایی است که از آن جهت ارزشمند است که شخص را قادر می سازد تا ناراحتی های عاطفی را، بی آنکه متوجه اصل مبدل آن شود، بر سر شخص بی طرفی خالی کند، و به این طریق، از خطر از دست دادن روابط نیکو و انتقام احتمالی از مبدل ناراحتی که معمولاً شخص قوی تری است، اجتناب کند. در ابتدای داستان، خشم تند و

ناگهانی اسفندیار به مادر، نوعی جابه جاسازی است که او برای جلوگیری از درگیری شدید با پادشاه که نیروی قوی تری نسبت به مادر است، انجام داده و باعث شده تکانه های شدید از راهی دیگر تخلیه شوند. (علامی مهماندوستی وهمکاران، ۱۳۹۴)

چنین گفت با مادر اسفندیار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی سخن بازیابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رایزن

(فردوسی، ج ۵)

یکی دیگر از مکانیسم های دفاعی، واکنش سازی است. به کمک این مکانیسم در فرد خصوصیات خلقی و رفتاری خاصی پدید می آید که معمولاً نقطه مقابل تمایلات درونی شخص است و به عبارت دیگر، سرکوبی آرزوها و خواست های خطرناک و ایجاد خودآگاهانه آرزوها و خواست هایی که کاملاً با آنها مغایرت دارد و همچنین بیان مطالب و ابراز علائقی که با امیال و علایق درونی و ناخودآگاه فرد تضاد دارد، به واکنش سازی موسوم است. (فروید، ترجمه گوهری راد و جواهری، ۱۳۹۴) اگر از منظر این مکانیسم به رفتارها و گفتارهای اسفندیار توجه شود، شاید بتوان مواردی که درباره فرمانبرداری از پدر به زبان می آورد، راگونه ای وانمودسازی تلقی کرد. از آنجا که اسفندیار نمی تواند به طور آشکارا وجود خشم به پدر را بروز دهد. این بخش ناچار است بین احساسات بی پرده ضمیر ناخودآگاه و دنیای سرشار از مقررات و عرف جامعه بشری، تعادل برقرار سازد، از این رو خشم از پدر، به نمایش فرمانبرداری از او تبدیل می شود. درواقع اسفندیار به طور ناخودآگاه وانمود می کند باید از پدر فرمانبرداری کند و مطیع او باشد. چنانکه پس از شنیدن نصیحت های پشوتن، ننگیدن با رستم را حکمی خلاف رأی یزدان و شهریار می شمارد. (علامی مهماندوستی وهمکاران، ۱۳۹۴)

چنین داد پاسخ ورا نامدار	که گر من بییچم سر از شهریار
بدین گیتی اندر نکوهش بود	همان پیش یزدان پژوهش بود
دو گیتی به رستم نخواهم فروخت	کسی چشم دین رابه سوزن ندوخت

(همان، ۳۳۸)

بحث و نتیجه گیری

مشاهده رفتارهای قهرمانان در شاهنامه فردوسی ، جنبه های مختلف شخصیت آنها را به ما نشان میدهد. تحلیل و بررسی تطبیقی داستان های شاهنامه ما را با دیگر عناصر از جمله هویت ، پرسونا، جلوه های نهاد ، من و فرامن ، عقده ها، کنش ها و واکنش های روانشناختی قهرمانان ، کشمکش های روانی - عاطفی و انواع مکانیسم های دفاعی که نتیجه تضادها و فشارهای درونی و محیطی است آشنا می سازد. پژوهش های از این نوع می تواند با کشف این ابعاد در متون کهن داستانی ، به بازنگری و بررسی این آثار از منظر دیگر کمک نموده و آنها را با تحقیقات معاصر و به روز علمی پیوند دهد تا از این رهگذر عمق و ژرفای آنها کشف شود و خوانندگان و علاقه مندا سایر حوزه ها را به مطالعه این آثار ارزشمند و پرمعنا ترغیب و تشویق نماید. همچنین این مطالعات می تواند با تجلی و تجسم مفاهیم روانشناسی به شیوه جذاب ، در درک بهتر آن اثرگذار بوده و در کسب نتایج مفید و کاربردی یاری رسان باشد.

منابع و مراجع

- [۱] اولدهام، جان و موریس، لو ییز (۱۳۸۵) چهره جدید شخصیت ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران، علمی.
- [۲] پروین، لارنس ای (۱۳۸۱) روانشناسی شخصیت، ترجمه محمد جعفر جوادی و پروین کدیور، چاپ پنجم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- [۳] داودآبادی، محمد علی، باقری، زینب، سرور یعقوبی، علی (۱۳۹۶) بررسی روانشناسی رفتار قهرمانان در شاهنامه، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال یازدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۴۱، ۱۶۱-۱۴۱.
- [۴] داودنیا، نسرين، سراج خرمی، ناصر و جولازاده اسمعیلی، علی اکبر (۱۳۹۳) تحلیل روانشناسی شخصیت پیران ویسه، پهلوان تورانی، در شاهنامه فردوسی، بهارستان سخن، سال ۱۱، شماره ۲۷، ۸۹-۱۱۴.
- [۵] رزی فام، حسین (۱۳۹۴) تحلیل نشانه های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک از دیدگاه اریک فروم، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شماره ۸۱، ۱۶۲-۱۴۱.
- [۶] زارعی، فخری، موسوی، سید کاظم و مددی، غلامحسین (۱۳۹۶) بررسی تطبیقی عنصر داستانی کشمکش و مکانیسم های دفاعی فروید در داستان فرود شاهنامه، فنون ادبی (علمی - پژوهشی) سال نهم، شماره (۴ پیاپی ۲۱) ۱۶-۱.
- [۷] زرنر، آر سی (۱۳۸۴) زروان یا معمای زرتشتیگری، ترجمه تیمور قادری، تهران، امیرکبیر.
- [۸] شاملو، سعید (۱۳۸۴) مکتب ها و نظریه ها در روانشناسی شخصیت، تهران، رشد.
- [۹] شفیع آبادی، عبدالله (۱۳۸۵) نظریه های مشاوره و روان درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوازدهم.
- [۱۰] شولتز، دوان (۱۳۸۱) نظریه های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی، تهران، ارسباران.
- [۱۱] شولتز، دوان و سیدنی شولتز (۱۳۸۳) نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران: ویرایش.
- [۱۲] علامی مهماندوستی، ذوالفقار و داودی پناه، نسیم (۱۳۹۴) بررسی مکانیسم های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم، دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، سال دوم، شماره چهارم، پائیز و زمستان، ۷۱-۹۹.
- [۱۳] علی پور، احمد و دیگران (۱۳۸۶) روان شناسی عمومی، تهران، پیام نور.
- [۱۴] فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷) شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- [۱۵] فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱) شاهنامه و یادداشت ها ۱۱۰ جلد، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ دوم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایر.
- [۱۶] فروم، اریک (۱۳۸۷) دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ یازدهم، تهران: پیکان.
- [۱۷] فروید، زیگموند (۱۳۹۲) مکانیزمهای دفاع روانی، ترجمه حبیب گوهری راد و محمد جوادی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات راد مهر.
- [۱۸] قربانی پور، زهرا (۱۳۹۲) نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم، فصلنامه مطالعات نقد ادبی، دوره هشتم، شماره سی و دو، پاییز ۹۲، صص ۱۲۰ - ۱۵۵.
- [۱۹] کراچی، روح انگیز، (۱۳۸۲) بانوگشسب نامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی.
- [۲۰] محی الدین بناب، مهدی (۱۳۸۶) مقدمه روانشناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات رشد.
- [۲۱] مشتاق مهر، رحمان وبرزی، اصغر (۱۳۸۹) نامجویی در شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آیین نامه های ادب پارسی، سال اول، شماره اول، ۱۱۱-۱۲۶.
- [۲۲] مهرکی، ایرج، بهرامی رهنما، خدیجه، (۱۳۹۰) ساختار تقدیر محور داستان های تراژیک شاهنامه فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی شماره بیستم، بهار، ۳۷-۶۷.
- [۲۳] هورنای، کارن (۱۳۸۴) روان شناسی زنان، ترجمه سهیل سمنی، تهران، ققنوس.
- [۲۴] هوشنگی، مجید (۱۳۸۸) نقد و تحلیل روانشناختی شخصیت های شاهنامه (زال، تهمینه، رستم و سهراب)، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تیرماه.